**شناسایی زمینه های واسطه گری محبت و معرفت در تدبیر بحران های زندگی**

**مهران رضائی[[1]](#footnote-1)**

**\*فاطمه عبدالله پور سنگچی[[2]](#footnote-2)**

**چکیده**

یکی از دغدغه های جامعه بشری، مواجهه با بحران های زندگی است که موجب آسیب های روحی-روانی و بی معنایی زندگی انسان می گردد و باید به دنبال راهی برای رفع این آسیب ها بود تا انسان ها یک زندگی معنادار را تجربه کنند. همچنین حدود یک سال است که حیات انسانی با ویروس منحوس کرونا درگیر شده که عواقب و بحران های مختلفی ( مانند کم رنگ شدن روابط اجتماعی، تهدید سلامتی انسان، چالش هایی در معنای زندگی و...) را در پی داشته است.پژوهش حاضر در پی این مسئله است که مبتنی بر منظومه فکری مولوی و علامه جعفری ( با رویکرد تلفیقی)، چگونه محبت و معرفت می توانند نقش واسطه را داشته باشند و در حل بحران های زندگی، یاری گر نسل بشر باشند؟ این تحقیق با روش توصیفی- تحلیلی نگارش گردیده است. بر اساس یافته های پژوهش در می یابیم که منشا محبت، خداوند است. کسی که محبت خدا را در دل داشته، مشتاق وصال به او می گردد و تمام سعی و کوشش او بر این است تا با انجام کارهای صالح و خداپسندانه، رضایت محبوبش را جلب کند و در مسیر خدمت به او گام بر دارد و با این محبت، به زندگی خود معنا می بخشد. همچنین با کسب معارف الهی، روح خداوندی با روح مؤمن متصل می شود و شخص با ایمان و اعتقاد به خدا و انجام کارهای خیر و خداپسندانه، خود را به خداوند نزدیک تر می گرداند، تا از مقربان درگه حق گردد، حیات خود را به حیات معقول نزدیک تر گرداند و هدف و مقصود حقیقی را درک کند و زندگی معناداری داشته و بدین سان، تلاطم بحران های زندگی را سپری کند.

**کلید واژه**: مولوی، علامه جعفری، معنای زندگی، محبت، کسب معرفت، بحران های زندگی.

**مقدمه**

حیات بشری همواره با مشکلاتی از قبیل فشار های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی مثل بیکاری و بیمارهای مختلف از جمله ویروس منحوس کرونا همراه می باشد که موجب به چالش کشیدن معنای زندگی می گردد و روح و روان انسان را جریحه دار می کند، در نتیجه موجب می شود که شخص زندگی خود را خالی از معنا بیابد و احساس پوچی و نا امیدی کند که ما باید به دنبال راهکارهایی برای رفع این آسیب باشیم.

زندگی بشر حرکت تکاملی دارد و پیوسته در حال پیشرفت است و هر لحظه که به هدفی رسید، آن هدف او را قانع نمی کند بلکه به دنبال هدف بالاتر می گردد که این همان تجدد و پیشرفت است و این تجدد و پیشرفت اگر در مسیر صحیح به پیش برود، شخص می تواند به کمال حقیقی دست یابد و به زندگی خود معنا ببخشد. اما اگر فقط به دنبال خواهش های نفسانی و لذایذ دنیوی خود باشد، از مسیر کمال منحرف می شود و نمی تواند به هدف اعلا دست یابد و از این زندگی طبیعی خسته می شود و دچار ناامیدی و پوچی می گردد. کسی که به دنبال معنای حقیقی زندگی است باید پای خود را از خواسته های دنیوی فراتر نهد تا نگاهش به دنیا و زندگی دنیوی، سطحی نباشد و در مسیر رسیدن به حیات معقول که همان زندگی حقیقی است، گام بر دارد و اینگونه به زندگی خود معنا ببخشد.

از دیدگاه علامه جعفری «اساسی ترین بُعد طبیعت واقعی حیات، گردیدن تکاملی است» که در وجود انسان به صورت فطری نهفته است و اگر انسان اسیر حیات طبیعی محض شود، این بُعد فطری در وجود انسان شکوفا نمی شود. ( نصری، 1396)

از دیدگاه علامه جعفری، هر انسانی باید به دنبال هدف خلقت خود باشد و در هستی تدبر کند تا دریابد که در این دنیا بیهوده خلق نشده است و به ارزش والای حیات پی ببرد. در نتیجه در زندگی تلاش می کند که خود را به هدف والا نزدیک تر گرداند و هدف های دنیوی را به عنوان هدف اعلا در نظر نمی گیرد و به معنای حقیقی زندگی دست می یابد و در کنارِ آن یک زندگی معنادار خواهد داشت.

همچنین علامه جعفری بیان می دارد، انسانی که در جستجوی هدف حیات است باید بر هستی اشراف داشته باشد و با دیدی کل نگرانه، نه محدود بین درباره فلسفه حیات خود تدبر و تأمل و بحث و گفتگو کند. اما با وجود این برخی ها حیات و زندگیشان را در آرمان کوچکی خلاصه می کنند. که این دو طرز نگرش به حیات، غیر قابل مقایسه با یکدیگر هستند. به اعتقاد علامه جعفری در طول تاریخ بشریت، افراد و گروه های گوناگونی وجود داشته اند که برای خودشان فلسفه های حیات درست کرده و ارزش والای حیات را نشناخته و آن را گم کرده اند.( جعفری، 1379و رحمانی اصل و رضازاده، 1390)

هر انسانی باید به دنبال هدف خلقت خود باشد و در هستی تدبر کند تا دریابد که در این دنیا بیهوده خلق نشده است و به ارزش والای حیات پی ببرد. در نتیجه در زندگی تلاش می کند که خود را به هدف والا نزدیک تر گرداند و هدف های دنیوی را به عنوان هدف اعلا در نظر نمی گیرد و به معنای حقیقی زندگی دست می یابد و در کنارِ آن یک زندگی معنادار خواهد داشت.

همچنین كسى كه مثل مولانا مى‏تواند در رؤياها، كه در واقع چيزى جز گستره اقليم واقعيتهاى نفسانى نيست، احساس خرسندى كند لا محاله در عالم احساس قلبى زندگى خود را از يك هدف والا خالى نمى‏بيند و آن را در اشك و خون و جنگ و جنايت، كه كشمكش طبقات و تنازع براى بقا در طرز تلقى واقع‏بينانه‏تر آن را بر وى الزام مى‏كند، مستغرق نمى‏يابد).زرین کوب ، 1387)

 مولوی هم در زندگی طبیعی خود، به دنبال هدف اعلا که همان رسیدن به قرب الهی است، می گردد و خود را اسیر لذایذ دنیوی نمی کند و با عشق الهی که روح و جانش با آن پرورش یافته است، به زندگی خود معنا می بخشد.

پژوهش حاضر در پی این مسئله است که مبتنی بر منظومه فکری مولوی و علامه جعفری، چگونه محبت و معرفت می توانند نقش واسطه را داشته باشند و در حل این بحران ها به ما کمک کنند؟

با بررسی پژوهش های موجود پیرامون موضوع مورد نظر، مسئله خاص این پژوهش یافت نشده است اما آثار مرتبط با آن می توان به عنوان پیشینه این پژوهش مورد تلقی واقع شود. از جمله:

بررسی تحلیل معناداری زندگی از دیدگاه علامه جعفری مبتنی بر انسان شناسی دینی (خدری، 1393) . در این اثر به بررسی معنای حقیقی زندگی انسان از طریق تکامل و رسیدن به حیات عقلانی حاصل می شود، می پردازد. این امر با شناخت انسان و توجه به جایگاه او به عنوان محور هستی و جانشین خداوند در زمین، رابطه ی مستقیم دارد.

معنای زندگی (علی زمانی، 1386). در این مقاله تلاش بر آن است که پرسش اصلی معنی زندگی به درستی تحلیل شود و رویکردهای مختلف به این مساله بر اساس مبانی و پیش فرض های متفاوت توضیح داده شود. معنای زندگی « مفهوم هدف و ارزش زندگی » در نگاه مولوی (تدین موسوی، 1385). در این پایان نامه به بررسی دو تقریر اساسی از پرسش معنای زندگی، یعنی هدف زندگی و ارزش زندگی در نگاه مولوی پرداخته شده است.

تربیت محبت محور( ضرابی، 1390). در این مقاله بیان شده است که مربی می تواند با فراهم کردن زمینه محبت حق تعالی و اولیای الهی در متربی، او را در مسیر کمال قرار داده و موجبات رستگاری وی را فراهم آورد.

جنبه نوآوری پژوهش در این است که در این مقاله به ارائه آرای مولوی و علامه جعفری در شناسایی زمینه های واسطه گری محبت و معرفت در تدبیر بحران های زندگی به صورت مکمل هم پرداخته شده است که پژوهش از این دیدگاه (با رویکرد تلفیقی ما بین علامه جعفری و مولوی) دستاورد تازه ای می باشد.

**روش تحقیق**

این مقاله با روش توصیفی\_تحلیلی نگارش گردید و جمع آوری داده های پژوهش با روش کتابخانه ای و با مراجعه به کتب و مقالات مرتبط با موضوع انجام شده است.

**یافته های پژوهش**

انسان به انگیزه محبت الهی که در جان او نقش بسته است می تواند خود را از تعلقات دنیا رهایی دهد و با عشق الهی یک زندگی معنادار داشته باشد.

از نگاه علامه جعفری، محبت یک پدیدۀ روانیِ عالی است که مراتب مختلف دارد و از دوست داشتن ابتدایی گرفته تا عشق های شدید را شامل می شود. چون محبت از مقولۀ عواطف است، در شدت و ضعف خود پیرو واقعیات است. متعلق محبت، اهمیت خاصی دارد. محبت با توجه به انگیزۀ آن اهمیت پیدا می کند. برخی محبت ها، ریشه در سودجویی ها و یا جبر روانی دارد. آن محبتی اصیل ودارای ارزش ذاتی است که ریشۀ آن، کمال جویی انسان است. محبوب باید حقیقتی دارای کمال باشد تا فرد را از جهت کمال به سوی خود جذب کند و کم کم شخصیت او را جزئی از خود قرار دهد.( نصری، 1396)

آنچه که ما به آن احساس محبت می کنیم اهمیت فراوانی دارد. نباید به چیزهای بی ارزش و زودگذر دل بست زیرا این ها فانی هستند و موجب سعادت انسان نمی گردند. اما محبتی که موجب به کمال رسیدن انسان می گردد، این همان محبتی است که ارزش ذاتی دارد و موجب معنا دهی به زندگی انسان می گردد.

هيچ علت معقولى براى قطع تعلقات از دنيا، جز به انگيزه محبت‏ و عشق و پيوستگى به جاذبه الهى وجود ندارد. يعنى تنها اين جاذبه الهى، انسان را از تعلقات دنيا رهايى مى‏بخشد. البته اين قضيه كه برخى انسان‏ها بدون عامل مزبور هم از دنيا قطع علاقه مى‏كنند، قابل انكار نيست، ولى بايد ديد اينان چه كسانى هستند؟ اينان يا مبتلا به افسردگى روانى هستند، يا از لذايذ و امتيازهاى خواستنىِ دنيا اطلاعى ندارند، يا از به دست آوردن آنها ناتوانند.(جعفری، 1394الف)

نعمت های مادی دنیا لذت بخش هستند و برای قطع علاقه از این نعمت ها باید عامل مهمتری وجود داشته باشد تا انسان از این لذایذ شیرین دل بکند. این عامل قوی و مهم همان محبت و عشق و علاقه به ذات اقدس اله است که انسان با این عشقی که در دل دارد به راحتی می تواند از همه لذت های دنیوی دل بکند تا به نعمتی والاتر و با ارزش تر دست یابد و با این عشق به زندگی خود معنا ببخشد و از خلال بحران های زندگی، به سلامت عبور کند.

خداوند در سوره آل عمران می فرماید: «بگو به آنان اگر به خدا محبت‏ مى‏ورزيد، از من پيروى كنيد تا خدا شما را دوست بدارد.»(آل عمران، آیه31)

بنگر كه اهل معرفت را چه دلالتى است در عشق حقّ، عشق دوستانش و محبّت بندگانش؛ و چه اشارتى است در عشق انسانى دوست داشتن قريبان معشوق. قاعده عشق چنين است كه عاشق بانگ سگان كوچه معشوق نيم‏شبان بجان شنود، و آن را در وسيلت عشق اسباب عشق داند.( بقلی شیرازی، 1366)

همچو مجنون کو سگی را می نواخت بوسه اش می داد و پیشش می گداخت

بوالفضولی گفت ای مجنون خام این چه شیدست این که می آری مدام

گفت مجنون تو همه نقشی و تن ندر آ و بنگرش از چشم من

کین طلسم بسته مولیست این پاسبان کوچه لیلیست این

( مولوی،1373)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  |  |  |

هرجا كه باشى‏ و در هر حال كه باشى جهد كن تا محبّ باشى و عاشق باشى و چون‏محبّت‏ ملك تو شد هميشه محبّ باشى، در گور و در حشر و در بهشت الى ما لا نهاية. چون تو گندم كاشتى قطعا گندم رويد و در انبار همان گندم باشد و در تنور همان گندم باشد.مجنون خواست كه پيش ليلى نامه‏اى نويسد. قلم در دست گرفت و اين بيت گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خيالك فى عينى و اسمك فى فمى‏ |  | و ذكرك فى قلبى الى اين اكتب |
|  |  |  |

( مولوی، 1386)

به بیان دیگر، مولوی در فیه ما فیه بیان می دارد که انسان باید در همه حال تلاش کند تا به دیگران محبت بورزد و عشق آنها را در سینه داشته باشد. اگر کسی گندم بکارد قطعاً گندم برداشت می کند نه جو. همچنین آنچه را که انبار می کند هم گندم است. انسان که به دیگری محبت می ورزد خود نیز از دیگران، محبت را برداشت می کند و برای خود انبار می کند و با این محبت به زندگی خود معنا می بخشد.

بر همین اسلوب می توان گفت که کسی در بحران ها، به صورت متداوم به جهان و زندگی خود، بدبین باشد، محصولی جز بدی درو نخواهد کرد. البته مشخص است که مراد تمرکز بر رفع مشکلات و حل بحران ها با تعقل و محبت است( نه خیالبافی واهی و بدون پشتیوانه).

اصل محبت‏ و ريشه‏ى عشق خداست زيرا بعقيده‏ى صوفيان محبت‏ و عشق را خدا در ازل بنياد نهاد كه بر خود تجلى كرد و بذات و اسما و صفات خود عشق بازى آغاز نمود، خلق را در وجود آورد و شراب عشق در كام آنها ريخت پس محبت‏ موهبت حق است و تعليم اوست و ساقى پيمانه‏ى عشق درين ميخانه جمال عشق آفرين اوست و مولانا بدين مناسبت مى‏فرمايد: ( فروزانفر، 1367)

عشق آن زنده گزین کو باقی است کز شراب جان فزایت ساقیست

عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا

(مولوی،1373)

محبّت‏ هرچه بيشتر، بهتر. زيراكه محبّت‏ غير حقّ چون مفرط باشد و خلق مسخّر چرخ فلكند و چرخ فلك دايرست و احوال خلق هم داير. پس چون دوستى به افراط باشد در حقّ كسى، دايما سعود بزرگى او خواهد و اين متعذّر است. پس خاطر مشوّش گردد. و دشمنى چون مفرط باشد پيوسته نحوست و نكبت او خواهد. و چرخ فلك داير است و احوال او داير، وقتى مسعود و وقتى منحوس. اين نيز كه هميشه منحوس باشد ميسّر نگردد. پس خاطر مشوّش گردد امّا محبّت‏ در حقّ بارى در همه عالم و خلايق از گبر و جهود و ترسا و جمله موجودات كامن است. كسى موجد خود را چون دوست ندارد؟ (مولانا، 1386)

محبت کردن به دیگران باید به اندازه متعادل باشد زیرا اگر به کسی زیاد محبت کنیم، ممکن است موجب غرور و خودپسندی اوگردد. اما محبت داشتن به ذات اقدس اله، هرچه بیشتر باشد، موجب انس بیشتر انسان به محبوبش می گردد و به او عشق می ورزد و اینگونه به زندگی خود معنا می دهد.

ما انسان را در جهان هستى به عنوان موجودى مى‏شناسيم كه مى‏تواند درباره جهان هستى، معرفتى به دست آورده، موقعيت خود را در زندگى، از آن معرفت‏ درك نموده و تثبيت كند و داراى يك حركت هدفدار باشد. پس مقصودمان از درك كلى درباره جهان هستى، اين است كه انسان معرفت كلى به دست بياورد و آن معرفت كلى جواب‏گوى سؤالاتش باشد.( جعفری، 1392)

از دیدگاه علامه جعفری، انسان ها قادر به درک و شناخت جهان طبیعت می باشند و می توانند با معرفت نسبت به جهان پیرامون خود، هدف و مقصود حقیقی را بشناسند و به سوی حقیقیت والا گام بردارند و دارای زندگی معناداری باشند.

هر اندازه معرفت‏ و بينش انسان در اين دنيا افزايش يابد، بر حسابگرى و اهميت و احساس عظمت درباره خدا در درون او مى‏افزايد. البته مضامين آيات متعددى در قرآن، اين حقيقت را گوشزد كرده است. در يك آيه به صراحت مى‏گويد: إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.( فاطر، آیه28) جز اين نيست كه از بندگان خدا،دانايان هستند كه از خدا خشيت دارند. مقصود از خشيت، حالتى است روانى كه در مراحلِ عالىِ اميد و هراس به وجود مى‏آيد.( جعفری،1393الف)

مولانا، دو نوع اساسى معرفت را از يكديگر تفكيك مى‏كند: معرفت‏هاى جزئى و معرفت‏هاى كلى. معرفت‏هاى جزئى را محصول حواس و عقل نظرى معمولى و معرفت كلى را نتيجه شهود و تزكيه نفس و تكامل روحى مى‏داند. همچنین مولانا معرفت‏هاى كلى را محصول حس برين و به قول كانت فهم برين و عقول عالى كه گاهى از آن‏ها به عقل كل و عقل كلى تعبير مى‏نمايد، مى‏داند. هر دو نوع معرفت‏ (جزئى و كلى) از ديدگاه مولانا براى انسان داراى اهميت است. معرفت‏ جزئى كه امروزه از رشته‏هاى بسيار متنوع علوم به دست مى‏آيد، به عنوان علم مورد تأييد و تأكيد مولانا است.( علامه جعفرى، 1389)

خاتم ملک سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم

(مولوی،1373)

کسی را که دل سفر آخرت ندارد، چه داند قدر قلاوز (راهبر، مقدمه لشکر) عالم طبیعت. مر علت های صعب را بیمار زار داند، قدر طبیب زر و مال فدا می کند و منت بر جان خود می نهد. مرده چه داند قدر طبیب، دارو کسی را بکار آید که دردی دارد. آنکه درد ندارد بکوش می شنود او چه داند. قدر دارو را کسی که درد چشم نیست، داروی چشم را چکند. آن را که درد چشمست نیم در مسنک داروی چشم پیش او صد هزار درم می ارزد.( مولوی، 1372)

جالب است که مولوی به صورت تلویحی در این متن، درد را یکی از عوامل معنا آفرین در زندگی معرفی می نماید.

**تجزیه و تحلیل**

از مفهوم كلمه محبت كه قرار گرفتن در جاذبه محبوب است، مى‏توان اين حقيقت را اثبات كرد كه محبوب داراى عظمت‏ها و جلال و جمالى است كه كسى را كه محبت مى‏ورزد، به خود جلب مى‏كند، زيرا احساس عظمت و كمال به تنهايى مى‏تواند انسان را به برخوردارى از آن كمال تحريك نمايد و اين تحريك از عامل عقلانىِ محض سرچشمه مى‏گيرد، نه از لرزش و اهتزاز دل و انبساط روانى كه در پديده محبت وجود دارد. (جعفری،1384)

کسی که عشق به دیگری را در دل دارد به او محبت می ورزد تا نظر او را به خود جلب کند و محبت خود را در دل او جای دهد. آن محبوب دارای عظمت و ارزشی والاست که انسان برای رسیدن به او از همه ی خواسته هایش می گذرد و فقط در پیِ جلب رضایتِ اوست و با این محبتی که در دل دارد به زندگی خود معنا می بخشد.

علامه جعفری در کتاب مولوی و جهان بینی ها بیان می دارد که در نظر مولانا، براى كسى كه محبت‏ و عشق به انسان مطرح نيست، براى كسى كه عشق به تكامل، در قدرت‏پرستى خلاصه شده است، ممكن نيست بعد بسيار ظريف و حساس و باعظمت عشق سازنده در شخصيت او به فعليت برسد و بفهمد كه من چه مى‏گويم. (جعفرى، 1389)

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علت های ما

ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

|  |
| --- |
|  |
|  |  |

( مولوی، 1373)

اصل محبت و ريشه‏ى عشق خداست زيرا بعقيده‏ى صوفيان محبت و عشق را خدا در ازل بنياد نهاد كه بر خود تجلى كرد و بذات و اسما و صفات خود عشق بازى آغاز نمود و خلق را در وجود آورد و شراب عشق در كام آنها ريخت پس محبت موهبت حق است و تعليم اوست و ساقى پيمانه‏ى عشق درين ميخانه جمال عشق آفرين اوست و مولانا بدين مناسبت مى‏فرمايد: كز شراب جان فزايت ساقيست.(فروزانفر،1367)

عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا

( مولوی، 1373)

خداوند به اراده خود محبت و عشق را در سینه ی ما قرارداد. محبت که یکی از نعمت های خداوند است موجب می شود تا انسان ها نسبت به یکدیگر احساس محبت و دلسوزی داشته باشند و اگر کسی دچار مشکلی شد، دیگری با تمام توان به او مدد رساند تا مشکلش برطرف گردد که این یک حرکت متقابل است و تا حدودی می تواند در رفع آسیب های روحی، روانی مؤثر واقع شود. همچنین با این عشق و محبت می توان فاصله ها را کمتر کرد و از بحران های زندگی راحت تر عبور کرد و اینگونه به زندگی خود معنا بخشید.

و ذهاب ظلمة النّفوس بالوجد و رفتن ظلمت نفوس با وجد است كه غلبه حال از تجليات است، پس نفس با دنيا و دنيا با نفس خواهرند كه هر دو ظلمت و سبب دورى و بعد از حقند و هر دو باهم اتحاد دارند در بعد و حرمان از نعيم قلب، و جذبه محبت‏ الهى نوريست كه در قنديل دل افروخته بسبب غلبه هر دو ظلمت را از دل سالك مى‏برد و زائل مى‏كند تا سالك باصل خود كه نور فطرت توحيد است مى‏رسد و مقصود اصلى از سلوك همين است و صراط مستقيم عبارت از راه محبت‏ و ولايت حضرات آل عصمت است عليهم السلام كه شريعت و طريقت ناميده مى‏شود. (عریان، همدانی، انصاری، 1370)

انسان باید برای رسیدن به نور الهی، از هوا و هوس های نفسانی خود دست بکشد تا در تاریکی و ظلمت غرق نشود و بوسیله محبت الهی که در جان او برافروخته شده، آلودگی ها را از دل خود بیرون کند و فقط عشق و محبت الهی را در آن جای دهد و با این محبت به زندگی خود معنا ببخشد.

معرفت به خدا موجب محبت‏ به او مى‏شود و محبت‏ به او شوق به او را ايجاد مى‏كند و شوق به او موجب انس به او مى‏شود و انس به او خدمت و عبادت هميشگى به وى را سبب مى‏شود.(سلمی ، 1385)

اگر انسان در زندگی به دنبال کسب معرفت باشد، تمام تلاش و کوشش خود را در طی کردن پله های کمال انجام می دهد و چون هدفی والا دارد، یک زندگی معنادار خواهد داشت.

معرفت‏ عبارت از درك و دريافت واقعيات به معناى آن است كه محصولى از درك علمى، دريافت‏هاى حدسى، ابداعى، الهامى و شهودى است. اين درك و دريافت، چون كه از راه‏ها و موضع‏گيرى‏هاى متنوع حاصل مى‏شود، ممكن است روشنايى و فروغ آن، عالى‏تر از روشنايىِ حاصل از يك قضيه‏ علمى درباره واقعيتى باشد. مثلًا، ما با تحقيق و روش علمى، اين قضيه را با روشنايى قابل توجهى مى‏فهميم كه نظم دقيقى در عرصه جهان هستى حاكم است. ( جعفری، 1393ب)

معرفت واقعی از راه های مختلف از جمله درک و شهود، الهام گرفتن و..... برای انسان حاصل می شود. نوری که از این معرفت برای ما حاصل می شود و روشنایی بخش زندگی می می گردد، می تواند ما را به حیات معقول نزدیک تر گرداند و به زندگی ما معنا و جهت ببخشد.

معرفت‏ آدمى است كه عامل گسترش موجوديت او در جهان هستى است، زيرا هر شناختى مانند اين است كه جزئى به موجوديت جان آدمى مى‏افزايد. به قول مولوى: (جعفری،1393الف)

چون سِر و ماهیتِ جان مَخبَر است هر که او آگاه تر، با جان تر است

( مولوی،1373)

عالى‏ترين ارتباط با خدا اين است كه آدمى به جهت به دست آوردن معرفت والا درباره خدا، اگر در همين دنيا تا ابد هم زندگى كند و در اين زندگى حركتى جز انجام تكليف الهى نداشته باشد و پاداشى از خداوند متعال جز افزايش معرفت به آن ذات اقدس و قرار گرفتن هر چه بيشتر در جاذبه ربوبى او نخواهد.( جعفری، 1394ب)

از دیدگاه علامه جعفری، اگر کسی معرفت واقعی به خداوند داشته باشد، همواره در پیِ کسبِ رضایتِ خداوند است و از هر کاری که او را به محبوبش نزدیک تر گرداند، غافل نمی ماند و همواره به دنبال افزایش معرفت خود می باشد و اینگونه با عشق به وصال محبوب، به زندگی خود معنا می بخشد.

بديهى است كه اتصال روح مؤمن به روح خداوندى، از آغاز معرفت‏ و تكاپوى اختيارى در ميدان مسابقه در خيرات شروع مى‏شود. احساس اين وحدت ناشى است از ايمان به آن‏چه كه عقل سليم و وجدان پاك از درون، و پيامبران الهى از بيرون حكم مى‏كنند. زمينه براى تحصيل چنين وحدتى در ميان انسان‏ها، همان اصول و دريافت‏هاى مشترك از دو قلمرو انسان و جهان است كه به حدّ لازم و كافى وجود دارد. (جعفری، 1384)

در ابیات زیر، ذهن مولوى در حال نيايش بسيار لطيف فعاليت كرده است. توجهى بسيار عالى به ناچيزى علم و معرفت‏ خود نموده، از خداوند داناى مطلق مى‏خواهد كه آن قطره ناچيز را به درياى علمِ بى‏كرانِ ربوبىِ خود پيوند دهد.( جعفری، 1393ب)

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریاهای خویش

قطره علم است اندر جانِ من وارهانش از هوی وز خاکِ تن

پیش از آن کاین خاک ها خسفش کنند پیش از آن کاین بادها نشفش کنند

(مولوی، 1373)

در اين لحظات، مولوى ساحل هستى را كه آن سوى آن، نيستى است، مشاهده مى‏كند و يادآور مى‏شود كه سرانجام، حركت زندگان به اين ساحل خواهد رسيد و در اين هنگام است كه جان يا آن قطره علم هم به ساحل وجود رسيده، توقف خواهد كرد. اين پديده‏اى است كه همگان آن را مى‏بينيم و مى‏شناسيم، و اگر بخواهيم، مى‏توانيم همين جريان حركت و توقف را در يك يا چند قضيه علمى بيان كنيم، ولى مولوى مبدأ اين حركت را از خود خاك نمى‏داند كه مقصد آن را همين خاك بداند.(جعفری، 1384) زيرا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما ز بالاييم و بالا مى‏رويم‏ |  | ما ز درياييم و دريا مى‏رويم‏ |
|  |  |  |

( مولوی، 1384)

 آيات فراوانى در قرآن مجيد، ارزش‏هاى حياتىِ شناخت را به‏طور جدى مطرح مى‏كند. اين ارزش‏ها به‏قدرى با اهميّت بيان شده است كه مى‏توان گفت: زندگىِ بدون شناخت و معرفت‏، از ديدگاه قرآن، «زندگى» محسوب نمى‏شود. دستورات اكيد براى تحصيل شناخت و معرفت به‏وسيله به‏كارانداختن حواس، عقل و قلب. مفاد اين دستورات، الزام قطعىِ انسان‏ها به كوشش و تلاش در راه به‏دست آوردن شناخت و معرفت براى امكان‏پذير ساختن‏ حيات معقول‏ است، نه براى ورزش فكرى و آرايش فعاليّت‏هاى مغزىِ محض. (جعفری، 1384)

مولوی به انسان ها گوشزد می کند که روزی این زندگی طبیعی پایان می پذیرد و تا زمانی که فرصت باقی است، به فکر باشید و برای خود توشه ای از کارهای صالح و نیک بردارید و به دنبال کسب معارف الهی باشید، زیرا زندگی بدون کسب معرفت، از دیدگاه قرآن زندگی محسوب نمی شود.کوشش برای کسب معارف الهی، انسان را به حیات معقول نزدیک تر می گرداند و موجب معناداری زندگی می گردد.

ناتوانى از معرفت‏ عالم هستى و شناخت خويشتن، و به خاطرِ نداشتنِ قدرت بر گشودن معمّاى رابطه ميان خود با خدا، و خود با جهان هستى، و به دليل فرار از ناگوارى‏ها و شكنجه‏هاى زندگى، به درون خود پناهنده شده و با لذايذى محدود و زودگذر و ناديده گرفتن واقعيات زندگى سرگرم مى‏شوند و دلخوش مى‏دارند. ( جعفری، 1391)

کسانی که به دنبال شناخت و معرفت به خدا و خود نمی روند در نتیجه نمی توانند با خدای خود ارتباط برقرار کنند و روح مؤمن را با روح خداوند متصل گردانند، خود را سرگرم دل مشغولی ها و لذایذ محدود زندگی طبیعی می کنند و چون این لذایذ، آنها را قانع نمی کند، احساس پوچی و نا امیدی به سراغشان می آید و زندگی برای آنها بی معنا می شود.

قرار گرفتن ذهن آدمى در عالى‏ترين قله معرفت‏ كه جهان هستى در مقابل ديدگان او انبساط پيدا مى‏كند، و دهشت و حيرت و نشاط كسى را دارد كه از خانه‏هاى تنگ، تاريك، كوچه‏هاى باريك و سنگلاخ و پر از موانع عبور كرده و سوار كشتى شده و اقيانوسى پهناور و بى‏كران در ديدگاه او قرار گرفته است. اين، همان مرحله عالى است كه با مشاهده جمال و جلال پر فروغ جهان هستى، ايمان اطمينان‏بخش و فعالى را در درون آدمى به وجود مى‏آورد و حيات او را از تصادف و ابهام و بى‏هدفى نجات مى‏دهد.( جعفری،1393الف)

کسی که بتواند به معارف الهی دست یابد و در راه هدف و مقصود حقیقی گام بردارد، توانسته خود را از این حیات طبیعی به حیات معقول نزدیک تر گرداند و هدف و مقصود حقیقی را درک کند و در راه رسیدن به آن تلاش کند و زندگی معناداری داشته باشد.

در حقيقت، هر عملِ مستند به معرفت‏ ناب بر مبناى خلوص و صفا، به اضافه نتيجه مثبت خود كه در «گرديدن» به وجود مى‏آورد، چراغى روشن‏تر براى مرحله بعدى آماده مى‏نمايد. (جعفری، 1384)

سالك بايد اين حقيقت را بداند كه عظمتِ هدفى كه براى وصولِ آن به راه افتاده است (وصول به جاذبيّت الهى)، به قدرى بالاست كه امور خارق عادت و فوق طبيعى، در برابر آن، همانند اسباب‏بازى است كه پيشِ چشمِ طفل مى‏گيرند تا به اين وسيله او را به مدرسه ببرند تا علم فرا بگيرد و در معرفت‏ به جايى برسد كه اگر هستى را در گوشه‏اى از مغزش قرار بدهند، احساس نكند چيز مهمّى ياد گرفته است. ( جعفری، 1391)

کسی که برای وصول و رسیدن به ذات اقدس اله ، سعی و کوشش می کند و به ارزش و عظمت مقصودی که برای رسیدن به آن تلاش می کند، در یابد، در این موقع هر معرفتی که نسبت به خداوند پیدا کند او را قانع نمی کند و به دنبال معرفت و شناختِ بیشتر است تا با شناختِ هرچه بیشترِ خداوند، زندگی معنادارتری داشته باشد.

اعتقاد به خدا و روز جزا موجب می شود تا انسان به کسب معرفت بپردازد و خداوند هم در این راه او را تنها نمی گذارد زیرا او گام در راه خدا برداشته است و خداوند گام های او را بی ثمر نمی گذارد. اما کسی که به مرگ فکر نمی کند، به دنبال کسب معرفت نیست زیرا او هنوز در نیافته است که زندگی دنیا ارزنی بیش نمی ارزد و ما باید همه چیز را رها کنیم و به جهانی دیگر برویم. پس باید در این زندگی چند روزه دنیا برای خود توشه راه برداریم تا برای زندگی در جهان دیگر، دست خالی نباشیم.

انسان در آغاز ابديت مسؤول فعاليت‏هاى حواس خود خواهد بود كه چرا به واقعيت‏هايى كه از راه حواس قابل دريافت بودند اعتنا نكردى؟(جعفرى، 1389)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوهر ديده كجا فرسوده‏اى‏ |  | پنج حس را در كجا پالوده‏اى؟ |
| گوش و چشم و هوش و گوهرهاى عرش‏ |  | خرج كردى چه خريدى تو ز فرش؟ |
|  |  |  |

( مولوی، 1373)

علامه جعفری در کتاب مولوی و جهان بینی ها بیان می دارد که، با نظر به مجموع تحريكاتى كه مولانا درباره جهان‏بينى از هر دو راه علمى و شهودى (به وسيله عوامل فهم برين) مى‏نمايد، به خوبى ثابت مى‏شود كه وى گسترش دامنه علوم تحققى و روش‏هاى گوناگون وصول به جهان عينى را يك ضرورت حياتى مى‏داند، بدون اين‏كه انسان و فعاليت‏هاى او، همه ابعاد و استعدادهاى درك او را در شناخت جهان عينى منحصر نمايد. (جعفرى، 1389)

هر کسی باید برای وصول به جهان عینی، کسب معرفت و شناخت بیشتر را یک امری ضروری قلمداد کند تا معرفت واقعی در او محقق گردد و هدف حقیقی را درک کند و در راستای آن حرکت کند و به زندگی خود معنا ببخشد.

انسانی که به خدا معتقد است باید تلاش کند تا هر لحظه به معرفتش اضافه گردد و چنانچه او تمام نیروی خود را به کار بندد، خداوند نیز بر او عنایت کرده، در می یابدش. (حجازی، 1386)

اندرین ره می تراش و میخراش تا دم آخر دمی فارغ مباش

تا دم آخر دمی آخر بود که عنایت با تو صاحب سر بود

( مولوی، 1373)

معرفت‏ واقعى آدمى با آن هدفى است كه براى حيات خود انتخاب كرده است و با آن همتى است كه براى وصول به آن هدف به‏دست آورده است. (جعفرى ، 1389)

این پژوهش با محدودیت های زیر روبرو بود: 1) دسترسی به منابع کتابخانه ای به علت رواج ویروس کرونا دشوار شد. 2) اگرچه آثار علامه جعفری به صورت الکترونیکی یافت می شود اما بسیاری از آثار ایشان در نرم افزار یافت نمی شود.3) نرم افزار مستقل از آثار مولوی یافت نمی شود.

همچنین پیشنهاد می شود « مقاله ای با محور بررسی تاثیر آرامش و سعادت در معنادهی به زندگی با رویکرد تلفیقی علامه جعفری و مولوی » نوشته شود تا نقش آرامش و سعادت در معنادهی به زندگی از دیدگاه این دو اندیشمند شناخته شود.

**نتیجه گیری**

آنچه از این پژوهش می توان نتیجه گرفت این است که، ریشه و منشا محبت خداوند است و خداوند به اراده خود محبت و عشق را در سینه ی ما قرارداد. محبت که یکی از نعمت های خداوند است موجب می شود تا انسان ها نسبت به یکدیگر احساس محبت داشته باشند و با این محبت ورزی به زندگی خود معنا ببخشند و چالش های پیش آمده در زندگی را راحت تر سپری کنند و دچار افسردگی ها و مشکلات روحی روانی نگردند. همچنین نباید به چیزهای بی ارزش و زودگذر دل بست زیرا این ها فانی هستند و موجب سعادت انسان نمی گردند. اما محبتی که موجب به کمال رسیدن انسان می گردد و حقیقت محبوب آن، چیزی جز کمال نباشد، این محبتی است که ارزش ذاتی دارد و موجب معنا دهی به زندگی انسان می گردد و موجب می شود که شخص، از بحران های زندگی به سلامت عبور کند و احساس پوچی و ناامیدی نکند. معرفت واقعی از راه های مختلف از جمله درک و شهود، الهام گرفتن و..... برای انسان حاصل می شود. نوری که از این معرفت برای انسان حاصل می شود و روشنایی بخش زندگی می گردد، می تواند او را به حیات معقول نزدیک تر گرداند و به زندگی او معنا و جهت ببخشد. همچنین هر کسی باید برای وصول به جهان عینی، کسب معرفت و شناخت بیشتر را یک امری ضروری قلمداد کند تا معرفت واقعی در او محقق گردد و هدف حقیقی را درک کند و در راستای آن حرکت کند و مسیر پر تلاطم زندگی او را از پای در نیاورد و حیات او از آسیب محفوظ بماند و زندگی معناداری داشته باشد.

**فهرست منابع**

قرآن کریم

1. بقلی شیرازی، روز بهان، (1366)، عبهر العاشقين، تهران: انتشارات منوچهرى.
2. جعفری، محمد تقی، (1379)، فلسفه و هدف زندگی، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
3. جعفری، محمد تقی، (1384)، قرآن نماد حیات معقول، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
4. جعفری، محمد تقی ،(1389)، مولوی و جهان بینی ها، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
5. جعفری، محمد تقی ، (1391)، عرفان اسلامی (مجموعه آثار1)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
6. جعفری، محمد تقی ، (1392) **،** تکاپوی اندیشه ها، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
7. جعفری، محمد تقی ،(1393الف)، معرفت شناسی، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
8. جعفری، محمد تقی ،(1393ب)، تحقیقی در فلسفه علم، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
9. جعفری، محمد تقی، (1394الف)، خلوت انس، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
10. جعفری، محمد تقی ،(1394ب)، چهار شاعر( خیام، نظامی، سعدی، حافظ)، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
11. جعفر پیشه فرد، مصطفی؛ جبل عاملی، محمد سعید، (1398)، شناخت منابع کسب معرفت؛ در تولید دانش اسلامی، نشریه مدیریت فردا، ش59، 128- 115.
12. حجازی، حمیده، (1386)، رحمت و غضب الهی در مثنوی معنوی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل.
13. رحمانی اصل، محمد رضا و رضازاده، حسن**،** (1390)**،** معنای زندگی از دیدگاه مرحوم علامه محمد تقی جعفری، مجله حکمت رضوی، ( 25 و 24)، 70- 49.
14. زرین کوب، عبدالحسین، (1386)، سر نی، تهران: انتشارت علمی.

15 - سلمی، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین، (1385)، نخستین زنان صوفی، مترجم مریم حسینی، تهران: نشر علم.

1. ضرابی، عبدالرضا، (1390)، تربیت محبت محور، نشریه اسلام و پژوهش های تربیتی، ش 5، 188- 163.
2. عریان، بابا طاهر؛ همدانی، سید علی؛ انصاری، خواجه عبدالله، (1370) مقامات عارفان، تهران: کتابخانه مستوفی.
3. فروزانفر، بدیع الزمان، (1367)، شرح مثنوی شریف(فروزانفر)، ج1، تهران: انتشارات زوار.
4. مولوی، جلال الدین محمد، (1373)، مثنوی معنوی، مصحح توفیق سبحانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
5. مولوی، جلال الدین محمد، (1372)، مجالس سبعه، تصحیح و توضیح توفیق سبحانی، تهران: نشر کیهان.
6. مولوی، جلال الدین محمد، (1384)، دیوان کبیر شمس، تهران: انتشارات طلایه.
7. مولوی، جلال الدین محمد، (1386)، فیه ما فیه، تهران: انتشارات نگاه.
8. مِرتن، رابرت ک، (1377)، مترجم عزت الله فولادوند، مجله کیان، ش42، 27-23.
9. نصری، عبدالله، 1396، آری گویی به زندگی( معنای زندگی از دیدگاه علامه جعفری و متفکران غرب)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
1. Mehran.Rezaee ؛ استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مازندران ؛m.rezaee@umz.ac.ir [↑](#footnote-ref-1)
2. Fatemeh.Abdollahpour ؛ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران؛ f.abdollahpoor97@gmail.com، نشانی: مازندران، آمل، خیابان امام رضا، رضوان 60، ایمان 5، پلاک6، 09119162206 [↑](#footnote-ref-2)